

( مآثر الامرا ) [ ۲۹۱ ] ( باب المیم )

عادل شاه مرزبان بیجاپور بود - حسب الطلب مرتضی نظام  
 شاه باحمدنگر آمده سر لشکر برار گردید - و چون زکالت  
 نظام شاه بشاه قلی ملابت خان چرخس باز گردید سید  
 مرتضی امیر الامرا گشته بتخریب ملک عادل شاهیه مامور  
 شد - و دران تاخمت و باخت نام بهنجامت و مردانگی  
 بر آورد - و پس ازان ( که نظام شاه بمودا مزاجی گوشه نشین  
 گشت و آموزش بنامه نویسی قرار یافت ) ملابت خان در  
 امور سلطنت استیلائی تمام گرفت - میان او و میر غیاث  
 خصومت برخاست - ملابت خان در برانداختن تیولداران  
 برار شد - میر باتفاق خداوند خان حبشی و جمشید خان  
 شیرازی و دیگر جاگیرداران برار در سنه ( ۹۹۲ ) نهصد و  
 نود و دو بتورک تمام بنواح احمدنگر شنانده معسکر ساخت -  
 ملابت خان بمرتضی نظام شاه قسم دیگر دانموده در رکاب  
 شاهزاده پیران حسین بکارزار پرداخت - ناگاه هزیمت بر لشکر  
 برار افتاد - میر فرادان مال و اسباب از نعمت داده یاری  
 بودن آن دیار هم نماند - با همراهیان (جوع بعرش اشیانی  
 آورد - و پس از ملازمت بمنصب وزارت و جاگیر آباد  
 مرادوازی یافت - و در بوزش دکن بهراهی شاهزاده سلطان  
 مراد مصدر توددات گشت - و چون از احمدنگر بمصالحه  
 و آشتی مراجعت شد شاهزاده مجلس کنکاش منعقد ساخت -

( باب النیم ) [ ۳۹۲ ] ( سایر الامراء )

بسیار از امرای عظیم الشان از نگلدارمی ولایت مفتوحه  
 سر باز زدند - محمد صادق پاسبانی سرحد بر ذمه خود گرفته  
 در مکر اقامت گزید - و میر مرتضی قنمان آبادی ملک  
 گشته در ایلیچور استقرار گرفت - و بدابر قریب بنگاه قلعه  
 کویل [ که ازان گزین تر دژ در برابر نباشد و همواره  
 نشیمن گاه مرزبانان این ولایت بوده و دو کوره‌ی ایلیچور  
 است و ازان باز ( که این دیار بر قلعه پادشاهی افزود ) سران  
 پناه دست چیرگی بران نیافتند ] بانسونسرائی خود برگرفت -  
 و بحسن قدیر لخته داستان بید و امید بر خواند - و چیه اندین  
 و بسواس رای خازسان از کم آذوقی پذیرفته در سال چهل  
 و سیوم سنه ( ۱۰۰۷ ) هزار و هفت کلید قلعه سپردند - و  
 منصب و اقطاع یافته به پرستاری در آمدند - پس ازان میر  
 در فتح قلعه احمد فکر در رکاب شاهزاده سلطان دانیال  
 خدمات شایسته بتقدیم رسانید - و بعد از گشایش آن حصار  
 در برهانپور به‌لازمه عرش آشیانی سعادت اندوخت - و  
 در پادشاه نیکو پرستاری باضافه منصب و مرحمت علم و  
 تقاره و تنخواه آبان جاگیر کام دل برگرفت \*

• معصوم خان کابلی •

از سادات تربت خراسان است - عمش میرزا عزیز در  
 قریب جناب آشیانی بهرتبه وزارت رسیده - و مشار الیه با

( مآثر الامراء ) . [ ۴۹۳ ] ( باب المیم )

پیرزا محمد حکیم نسبت کورکتاشی داشت . بشجاعت  
و کارکردگی نام برآورد . چون خواجه حسن نقشبندی  
( که رائق و فائق مهمات پیرزا بود ) از غبارخاطری ( که  
دنیا پرستان را باندک <sup>(۲)</sup> توهم میبرد ) در استیصال روی  
شد از عاقبت بیخی در سال بیستم بدرگاه عرش آشیانی  
پناه آورد . و بمنصب پانصدی اختصاص گرفته باقطاع صوبه  
بهار دستوری یافت . دران دیار با کلاپهاتر ( که از امرای کبار  
افانده بود . و بجلالت و مردانگی اشهر داشت ) کارزار  
نموده غالب آمد و زخم چند برداشت . در جلدوی آن  
بمنصب هزاری لوی کامیابی افراشت . و در سال بیست  
و چهارم اردیبه در <sup>(۳)</sup> قبولش مقرز شد . اما ( چون امرای  
آن نواح از سخت گیریهای متصدیان پادشاهی در اجواب  
آلین داغ ناپین آشوب عصیان برانگیختند ) معصوم خان  
از ناپهاسی و قباہ سری پیش آهنگ آنها گردیده علم  
شورش برافراشت . و کار بجائز رسانید ( که بمعصوم عامی  
ملقب گشت . و چون آمد آمد فرج حضور شکیب پیا شد  
بنگاه رویه شتافته با قانشالان و پانچیان آن دیار پیرومت  
و بهیانت جمهوری مظفر خان حاکم آن ولایت را در ناند  
مجامره نمود . او با وصف نیردی مبارزت دل بای داده از

( ۲ ) نسخه [ ب ] باندگی توهم می برد - ( ۳ ) نسخه [ ب ] از م

( باب المیم ) [ ۲۹۴ ] ( مآثر الامرا )

زر درستی و جان پرستی به معصوم خان بیست هزار اشرفی فرستاده پاسبانی عز و ناموس خود پیمان گرفت . ازین سرامیمگی قاتشالان و دیگر فتنه گران<sup>(۹)</sup> از هر جانب بفراز قلعه برآمدند . معصوم خان بقرار داد آن ( که بیشتر اموال در دست او باشد ) حوالی بنگاه مظفر خان آرامش گزیده تنها نزد او [ که با چندی از غلامان خود سلاح پوشیده ( نه رای ببار نه ری گریز ) استاده بود ] سیده گرم جوشی پیش گرفت . چون حواس آن برگشته درزگار<sup>(۱۰)</sup> فتنه بود چنین قابو را از دست داده نکرد که آن عاصی تپاه اندیش را به نیستی سرا فرستد . بغوغای ناگهانی محل بدان طرف در آرد . معصوم خان ازین جرأت خود متنبه گشته بیرون برآمد . و همیشه ازین حرکت خرد را ملامت میکرد . و پس از اتمام کار مظفر خان خطابه‌های عمده و جاگور تقصیم نموده سکه و خطبه بنام میرزا محمد حکیم کردند . و این بیت غزالی مشهومی را [ که شاید در ایام وفات خان زمان شیدانی ( که از هم خطبه بنام میرزا کرده بود ) گفته باشد ] شهرت دادند \*

\* بیت \*

\* بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ \*

\* دارث ملک اسمی محمد حکیم \*

( مآثر الامرا ) [ ۲۹۵ ] ( باب الهميم )

چون خان اعظم هيرزا كوكه بمالش آنها معين شد  
 معصوم خان با فتاوي لوهاني ( كه درين فرصت بر ولايت  
 اركيشه چيره دستي يافته بود ) از بنگاله نيز در تصرف  
 آورده بود ( عهد يکجهتي بسته مقابل فوج پادشاهي معسکر  
 آرامت - پس ازان ( كه قانچالان بار مخالفت كرده بميرزا  
 كوكه پيغام موافقت برگزاردند ) اوارا هزيمت گشت - و در  
 سال بيست و هشتم بتازگي شورش افزا شد - چون شهباز خان  
 بفوج بنگاه پيوست هنگامه نبرد با او گرم ساخت - تا آنكه  
 شصت فاحش خورده جباري و ديگر بد نهادان ازو جدا  
 گشته معصوم خان پناه بولايت بهائي بود - و بهمايت  
 عيسى زميندار آن ديار بر ملك پادشاهي دست تالان  
 برميشاد - و هر بار از مسافر فيروزي مالش يافته بتاكمي  
 برمي گشت - تا آنكه در سال چهل و چهارم سنه ( ۱۰۰۷ )  
 هزار و هفت و چيري در هان مملكت به نيستي مرا  
 شتافت - پس از فوت او شجاع پورش با اتفاق قلهق زر خريد  
 مغافر خان ( كه بشمشيرزي نامه بر آورده باز بهادر خود را  
 ناميده بود ) توراى پناه را با خود متفق ساخته دران حدود  
 چنده هنگامه پردازي داشت - سال چهل و ششم بزوبهار  
 در آمده زاهد مان هنگامه كچه پناه حاكم آن ديار را ديد

( ۲ ) نكته [ ج ] گشند - ( ۳ ) نسخه [ ب ] زر خريده

( باب المیم ) [ ۲۹۶ ] ( حاکم الامراء )

و تعهد نکرتی یافت - و در ۲۰۰۰ جنگ مکانی پنهان داری  
غزنین سر عزت برافراخته در دیر فردرس آشپزایی بمنصب  
هزار و پانصدوی هزار سوار و خطاب آمد خان کامیاب شد -  
سال دوازدهم رخت از سه پنجی سوا بر بست - پسرش  
قباد بمنصب پانصدوی سیصد سوار رسیده \*

### \* میرزا مظفر حسین صفوی \*

پسر سلطان حسین ولد بهرام میرزا بن شاه اسمعیلی  
مخربست - چون در ( ۹۶۵ ) نصد و شصت و پنج قلمه  
قندهار بتصرف شاه طهماسب صفوی در آمد آن آله را با  
زمین دادر و گرم سیر تا آب هیراند برادر زاده خود سلطان  
حسین میرزا سپرد - او قریب بیست سال بیرون تربیت  
هم بزرگوار گذرانیده در ( ۹۸۳ ) نصد و هفتاد و چهار زمان  
خرمانروایی شاه اسمعیل ثانی در گذشت - شاه ( که از  
جانب او متوهم و رسوسه ناک بود ) قتل بنی اعصاب ( که  
مرکز خاطر پادشاهی ) از قوه بفعل نمی آورد - پس از  
قوتش همه بجانستانی خورشان گماشت - از پنج بحر  
سلطان حسین مرحوم محمد حسین میرزا ( که بایران رفته بود )  
دران واقعه مقتول گشت - و بجان گزائی چهار برادر دیگر  
شاه قلی سلطان را ( که حاکم قندهار کرده بود ) مامور  
(۳)

(۴) نسخه [ ج ] هیرمند - (۳) نسخه [ پ ] نامزد \*

ساختن - و او پیش از خود بدافع بیگ را بگسیختن تار و پود  
 همتی این بیگناهان فرستاد - او خواست با امدادان از هم گذراند  
 که ناگاه آوازه فرود شدن شاه آنها را رهائی بخشید \*

چون نوبت دارائی ایران بسططان محمد خدا بنده رسید<sup>۱</sup>  
 او قندهار را بمظفر حسین میرزا برادر بزرگتر داد - و زمین  
 دار را تا کنار هیرمند برستم میرزا تفویض نمود - و در  
 بوادر دیگر ابوسعید میرزا و سانجر میرزا را نیز با او همراه  
 ساختن - و حمزه بیگ ذوالقدر مشهور به کور حمزه را ( که  
 وکیل سلطان حسین میرزا بود ) لئه میرزایان نمود - حمزه  
 بیگ آنچنان استیلا گرفت که جز نامی از حکومت میرزایان  
 نماند - مظفر حسین میرزا تنگ آمده قصد حمزه بیگ  
 نمود - او باین معنی مستشعرا گردیده بزمین دار شتافت - و  
 دستم میرزا را همراه گرفته بجنگ برگشت - چون اکثر سپاه  
 با او بکنائی داشتند شکست بر میرزا افتاد در قندهار  
 محصور شد - جمع از افعال او بماقات قزلباش درمیان آمده  
 با هم صلح دادند - و باز بعد از سه سال میرزا در پی  
 همان شکستی حمزه بیگ شد - او پنهانی دستم میرزا را بقندهار  
 طلبیده میرزا را بجانب قلعه ثلاث ( که درمیانه هزارجات  
 اموی ) فرستاد - و محمد بیگ را ( که داماد او و ریش سفید

( ۲ ) در نسخه [ ج ] لفظ [ باز ] نیست .

(باب المیم) [ ۲۹۸ ] (مأثر الامرا)  
 بیات بود) با پانصد کس<sup>(۲)</sup> بهاسبانی تعیین کرد. میرزا با وی  
 در ساخته بعد چندی عازم سیستان شد. ملک محمود  
 حاکم آنجا (که پدر زن میرزا می شد) بعد نزاع و جدال  
 (که فیما بین او و میرزا واقع گشت) میانجی شده حمزه  
 بیگ آشتی داده بر محمد قندهار متمکن گردانید. درین مرتبه  
 باعانت محمد بیگ (که او را امیدوار و کانت ساخته بود)  
 حمزه بیگ را از هم گذرانید. ازین جهت رستم میرزا بر سر  
 قندهار لشکر کشید. اما بنابر کرمک ملک محمود سیستانی<sup>(۳)</sup>  
 کارش نکرد. بزمن دار برگشت. چون مظفر حسین میرزا  
 متلون مزاج بود از محمد بیگ هم ملول خاطر شده بسیستان  
 شتافت. و با ملک محمود در آویخته شکست خورد. ملک  
 مذکور آدمیت بکار برده میرزا را بخاند آورد. تا آنکه  
 محمد بیگ عذر خواهی نموده بقندهار طلبید. میرزا انتهاز  
 فرست چفته محمد بیگ را از میان برداشته مستقل گشت.  
 اما امرای اوزبکی خراسان خصوص دین محمد سلطان و باقی  
 سلطان خواهرزاده عبدالله خان دالمی توران (که بتسخیر  
 خراسان مامور بودند) مکرر افواج محمود قندهار فرستاده با  
 میرزا آریزشها رو داد. اگرچه جنود اوزبک منہزم گشت  
 لیکن از نهب و غارت آن قوم هیچگاه امن نبود. و چون

(۲) نسخه [ب] سوار. (۳) نسخه [ب] بیانی.



( مآثر الامراء ) [ ۲۹۹ ] ( باب الميم )

اکثر اعیان و عمدۀ قزلباش در معارک اوزبکیه کشته شدند و از شاه ایران هرگز کوهی و اعانتی متصور نبود که یکدفعه شهرت آمد آمد فوج همدروستان سراسیمگی آورد . و رفتن رستم میرزا بهزد و تفویض صوبه ملتان باز بهراس دیگر افکنده بیم افزود . ناگزیر میرزا را داعیه هزد تصمیم یافت . هرچند عبدالله خان استمالت نامه بقلم آورد که عداوت ایرانی و قورانی رسماً مت قدیم - الحال از جانب ما ایمن بوده زنیار ولایت موزونی را بدست چغتا ندهزد - میرزا معمول برخدع داشت .<sup>(۲)</sup> در این وقت فرا بیگ کورجانی ( که نوکر قدیم سلطان حسین میرزا بود - و از نزد مظفر حسین گریخته بهزد آمده در سرکار عرش اشیدانی منصب فراش بیگی یافته ) متعهد آوردن میرزا شده بقندهار شناسات - و در پردۀ دولتخواهی در آمده چندان رسوسه کرد که میرزا زنده و پور بزرگ خود بهرام میرزا را به پوزش گری فرستاده استدعای طلب نمود - پادشاه بشاه بیگ خان ازغون حاکم بنکش فوشت که بابلغار شناسات قلعہ را متصرف شود - و میرزا را زاهی سازد - چون شاه بیگ خان داخل قندهار گشت میرزا با اتباع و اشباع بگردن آمد و با آن ( که سران و معتبران قزلباش نمائده بودند )

(۲) نسخه [ ب ] خدمه - (۳) نسخه [ ج - پ ] میرزا مظفر حسین - (۴) نسخه [ ب ] در پردۀ دولتخواهی چندان الخ - (۵) نسخه [ ا ] و چون .

( باب المیم ) [ ۳۰۰ ] ( مآثر الامور )

باز هم لشکر آراسته بنظر در آمد - میرزا ازین حرکت  
پشیمان گشته بشاه بیگ خان گفته فرستاد که بیرون برآمده  
یک روز مهمان ما باشید - که برخی حرفهای ضروری بمواجهه  
گفته شود - غرض آنکه بهر نوع خود را در قلعه خزانده با از  
عذر خواهی نماید - شاه بیگ خان ( که مرد کهنه سپاهی  
کردان بود ) مهمی را ( که باسانی ساخته ) در عقده دشواری  
نینداخت - عذر خواست که چون بساعت نیک داخل  
شده ام بیرون آمدن مناسبت نیست - هر چه ضروری باشد  
بمراسلات حواله نمایند - ناچار میرزا کوچ کرده در سال چهارم  
آخر سنه ( ۱۰۰۳ ) هزار و سه هجری با چهار پسر بهرام  
میرزا و حیدر میرزا و القاس میرزا و طهماس میرزا و با هزار  
( ۳ ) قزلباش ( چون سه منزله رسید ) میرزا جانی بیگ و شیخ  
فرید بخشی باستقبال تعیین شده و از سه گروهی میرزا  
عزیز کوکه و زین خان کورکلتاش پذیره گشته بملازمت آوردند -  
عرش آشیانی میرزا را بخطاب فرزندی اعتبار افزود - و  
بمنصب پنجهرزاری و اقطاع سنبل ( که افزون از قندهار است )  
( ۵ ) سرفراز ساخت - لیکن میرزا ( که بمزاج زمانه کم آشنا و  
معامله ناخفهم بود ) از تن آسانی و سه پورائی کارها به

( ۴ ) در نسخه [ ب ] لفظ [ با ] نیست - ( ۴ ) نسخه [ ج ] هزار سوار

: قزلباش - ( ۴ ) نسخه [ پ ] گشته - ( ۵ ) نسخه [ ج ] سنبل

( مآثر الامرا ) [ ۳۰۱ ] ( باب المیم )

آزمندان ستمگر را گذاشت . مکرر رعایای اقطاع او را برهنه  
بازرگان داد خواه آمدند . بدن گزاری نمودند نیامد . آخورکار  
از داد دهی <sup>(۲)</sup> دل تنگ گشته رخصت حجاز خواست . پذیرش  
یافت . پس از چندت پشیمان شده باسببه سری بر نشست .  
عروش اشیائی از حجاب برآورده به بعالی منصب و اقطاع  
بر نواختند . و در سال چهل و نهم باز مردم میرزا دسمی  
ستمگری برگشادند . جاگیر موقوف شده نقدی قرار یافت .  
میرزا زانکه حجاز گشته از نخستین منزل باز گردیده ملازمی  
نمود . اما ( چون نقش از بد نشست ) چیزها از او به پادشاه  
رسانیدند . از پایه اعتبار افتاد . هر روز خفیف تر می گشت .  
گرفتند میرزا از ناسازی روزگار بیایچ چیز هندوستان خورسند  
نبود . از ساده لودی گاه ازاد ایران میکرد و گاه عزیمت  
حجاز . از غم و غصه باامراض جسمانی گرفتار شده در سنه  
( ۱۰۰۸ ) هزار و هشتاد و هجری دویست حیات سپرد . و در  
سال چهارم جهانگیری مبینه میرزا جهت شاهزاده سلطان  
عزم مخاطب به شاه جهان خواستگاری کردند . از بطن آن  
عفت مرشت ( که مشهور به قلدهاری محل بود ) در سنه  
( ۱۰۲۰ ) یک هزار و بیست و هجری نواب پرهیزبانو بیگم بوجود  
آمد . از پسران میرزای مغفور بهرام میرزا و حیدر میرزا و

( ۲ ) نعت [ پ ] از دولتی و لنگ گشته .

(باب المیم) [ ۳۰۲ ] (مآثر الامرا)

(۲) اسمعیل میرزا در هند ماندند - از آنجمله احوال میرزا حیدر در ترجمه پسرش میرزا نور توهم یافته \*

\* میرزا جانی بیگ ارغون حاکم قهته \*

از نژاد سنکل بیگ ترخان است - چون پدر او انکوتمر (۳)  
 در آریزه تقمش خان مردانه جان بر افشاند صاحبقرانی در (۵)  
 خرد سالی او را بر فواخته بپایه ترخانی بر آوردن - به چهار  
 پشت به ارغون خان بن ابغ خان بن هلاکو خان می رسد -  
 سلاطین دادگر از چنده ملازمان سعادت سرشت را بر خه  
 کن مکن برگرفته بدان نام روشناس گردانند - ترخان صاحبقرانی  
 را از هیچ جا چارشان باز نداشتند - و تا نه گناه از او و  
 فرزندان او نپرسیده - چنگیز خان قشلیق و باتا را (۶)  
 بیاداش آن ( که از غنیم آگهی داده بودند ) بدان پایه  
 فوازش فرمود - و از بار فرمایش سبک دوش گردانید - از  
 یغمای او شاهنشاهی بخش پدر باز گذاشتند - و بوجه ترخان  
 را بهفت چیز سربلند گردانند (۷) طبل و تومن توغ و نقاره  
 و در کس از گزیدگان خود را قشون توغ دهد یعنی چتر توغ

(۲) نسخه [ ج ] جدا توهم یافته - ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] شکل - و در [ دیگری ] سنکل بیگ - ( ۴ ) در [ بعضی نسخه ] انکوتمر - و در [ دیگری ] انکوتمر - ( ۵ ) نسخه [ ج ] تقمش و در [ بعضی نسخه ] تقمش - ( ۶ ) در [ بعضی نسخه ] قشلق و بانا - ( ۷ ) نسخه [ پ ] گردانید \*

( مآثر الامراء ) [ ۳۰۳ ] ( باب الميم )

قور او نیز بردارند - ( آئين مغل انعمت که جز فرمانروا ترکش  
هیچکس بر روی دست نگیرد ) - شکارگاه نیز فرق باشد - و  
هرکه بدان جا در شود تن در نوکوی دهد - بزرگ الوس  
خود باشد - در هر دیوان امرا از هر دو سو کمان دارند  
درتر نشینند \*

چون توغلقتمور امیر اولاجی (۲) (۳) بدن نوازش بر نواخت  
دان و ستم تا هزاری نیز برای او باز گردانید - و از فرزندان او  
تا نه شکم باز خواست نباشد - و چون گناه از نه برگزید  
به باز پرس در آید - و در پاداش خون بر اصب نقره دو ماله  
بر نشانند - که پای اسب سفید نمود اندازند - گذارش او را یکی  
از بزرگان برلاس عرضه دارد - و پاسخ را یکی از جوان ارکیدوت بدو  
باز رساند - سپس شهرگ او را بکشانید - و آن در بزرگ از دو  
هونگه دارند تا کار او بانجام رسد - آنگاه از پیشگاه حضور  
بر آردند بسوگواری بر نشینند - خضر خواجه امیر خدا داد را  
بدین پایه بر آردن - و ده دیگر بر افزود - ( روز توی ) که همگی  
بزرگان پیاده باشند و یک یساول فرمانروا سواره مردم را  
بنهی پردازد ( همچنان از نیز سوار می هنگامه بیاراید - و

(۲) در [ بعضی نسخه ] تعلق نیور - (۳) نسخه [ ب - ج ] بولاجی و در  
[ بعضی نسخه ] بولاجی [ بغیر نقطه حروف اول و خامس ] - (۴) نسخه  
[ ج ] بر نشینند \*

( باب المیم ) [ ۳۰۴ ] ( مآثر الامرا )

چنانچه در آن بزم شادگامی<sup>(۲)</sup> به راستی کارگیا یکی پیاله قمص<sup>(۳)</sup> داشته از دست چپ آن نیز سفره بدین سان دارند - مهر<sup>۳</sup> از نیز بر روی مناشیر باشد - لیکن سکه فرمانروا بر هر آخرین سطر بود - و از در پایان آن - شیخ ابوالفضل گوید این همه نوازش اگر از روی فهمیدگی بود (ضامندی جهان آفرین را همدوش - آنکه تا نه گناه هرگونه که باشد نپرسند همانا بشایستگی پیونده ندارد - و اگر بزرگان دور بین به آزمون فرا گرفته باشند ) که از نکرهیده کاری سر بر نزنند<sup>(۴)</sup> و برای سرافرازی چنین حکم رفته باشد ( لخته گنجائی دارند لیکن آنکه از نه شکم باز پرس نروند همانا ایزد توانا او را آئینده دانی کرامت فرموده باشد \* )

بالجمله میرزا عبد العلی بن عبد الخالق جد چهارم میرزا نزد سلطان محمود بن میرزا ابوسعید به والایگی برآمده حکومت بخارا یافت - شیبانی خان اوزبک پیش از می بود - چون بمسلطنت رسید از تبه رانی خداوند را با پنج پسر از هم گذرانید - ششمین میرزا عیسی ششماهه بود - الوس از غون از بی موی ما وراء النهر گذاشته بخراسان بمیر ذوالنون

(۲) نسخه [ ب ] شادی - (۳) در [ بعضی نسخه ] خمرو در [ دیگر ] قهر

(۴) نسخه [ ج ] از نکرهیده کاری سر زند - (۵) در [ بعضی نسخه ]

( مآثر الامراء ) [ ۳۰۵ ] ( باب العیون )

بیگ ازغون ( که امیر الامراء و سپه سالار سلطان حسین میرزا و اتالیق پسرش بدیع الزمان میرزا بود و قندهار باقطاع داشت ) پیوستند - چون بدیع الزمان میرزا به بدگوهری از سلطان حسین میرزا رو برتافت میر ذوالنون بار همراه شده دخت خود بار داد - پس ازان ( که درنگار میرزا - پیری شد ) هر دو روز از بدیع الزمان و مظفر میرزا سویر آراستند - پراگندگی بخراسان راه یافت - شیبک خان<sup>(۲)</sup> بآریزه آمد - امیر ذوالنون در پیگار او فرود شد - شجاع بیگ مشهور بشاه بیگ روز از قندهار<sup>(۱)</sup> را نگاهداشت - و در سنه ( ۱۹۰ ) هشت صد و نود قلعه سیوی از تصرف حاکم صده جام نظام الدین مشهور به جام زندا بر آرد - در سوانف ایام حکومت صده بطایفه سومره تعلق داشت - بعد از انقضای پانصد سال ( که سی رتش تن فرمانروائی کردند ) در آخر عهد سلطان محمد تعلق بفرقه صده از الوس جادون منتقل شد - خود را جمشیدی نژاد شمردند - و هر یک خود را جام نامند - بملاطین دهلی باج گزارده - گاه تمرد می ورزیدند - چنانچه سلطان فیروز شاه در زمان یان بهته سه بار لشکر بسنده کشیده او را بدهلی آرد - و

(۴) نسخه [ ۱ ] شهاب خان - (۳) نسخه [ ب ] می ورزید - (۲) نسخه [ ج ] سه بار لشکر کشیده \*

( باب المیم ) [ ۳۰۶ ] ( مائراامرا )

آن دیار بملازمان سپرد . و پس از آن نیک ذاتی از پیشانی او برخورداره بایالت آن دیار فرستاد \*

چون سلطنت دهلی ضعیف شد بحکام گجرات توسل جستند پیوند خویشی کردند . اما چون ناخن شاه بیگ در آن دیار بند شده بود باسانی دست دراز ساخته بهکر و سیوستان برگرفت . و چون جام نندا در گذشت میان جام فیروز پسرش و جام صلاح الدین ( که از خویشان او بود ) بدعوی ملک گرد درونی برخاست . در همین باعانت سلطان محمود گجراتی غالب آمد . ناچار جام فیروز بشاه بیگ ملتجی گشت . او فوج همراه کرد . از قضا جام صلاح الدین کشته شد . جام فیروز بتازگی چیرگی یافت . چون باهر پادشاه \* از کابل آمده قندهار را گرد گرفت شاه بیگ مراتب سعی بقدر میسر بجای آورد . سودمند ندید . ناگزیر دل از قندهار برداشته تهنه را مع مضافات بدست آورد . خرابی سنده تاریخ <sup>(۲)</sup> است جام فیروز طاقم مقاومت نداشت . بگجرات شتافته در سالک امرای سلطان بهادر انتظام یافت . شاه بیگ در آن دیار سکه و خطبه بدام خود کرد . مرد شجاع و صاحب فضل و کمال بود . شرح عقائد نسفی و شرح کافیه و شرح مطالع از دست . و ملتان را از انگاهان بدست آورد \*

(۲) یعنی سنده نهصد و سی و دو .



( مائرا لامرا ) [ ۳۰۷ ] ( باب الميم )

در چون در ( ۹۳۰ ) نهصد و سي رخت هستي هر بصت  
 پور از ميرزا شاه حسين جان نشين شد . قلعه بهكر را ( كه  
 بر پشته ميدان درياي پنجاب واقع شده ) از سر نو  
 درست کرده عمارت عالي ساخت . و عزيمت ملتان نمود .  
 سلطان محمود نگاه حاكم آنجا دران هنگام بموت فجأة  
 درگذشت . پور از سلطان حسين جان نشين گشت . ميرزا  
 شاه حسين محاصره کرده در سنه ( ۹۳۲ ) نهصد و سي و در  
 بدست آرژنده حاكم از طرف خود تعيين نمود . جنت آشياني  
 در زمان ناکامي بسر وقت او رسيدند . چنده بلطائف الحيل  
 در بهكر نگاه داشت . پس ازان [ كه ناصر ميرزا را ( كه  
 عم پادشاه مي شد ) بودند دامادي از خود ساخت ]  
 بهآييزه در آمد . ناچار جنت آشياني درانه عراق شد . با  
 ناصر ميرزا هم ايضا نمود . گویند حرارت بار عارض شده بود  
 كه بدون نسيمی ( كه ميدان دريا مي باشد ) آرام نداشت .  
 ازین جهت كشتي صواره پيوسته شش ماه پايان آب  
 شد و شش ماه بالا رويه شد . دران هنگام ( كه بهكر رويه  
 رفته بود ) برخه ناموران ازغوی ازو برگشته ميرزا عيسى  
 بن عبد العلي را ( كه جد سيوم ميرزا سي ) و پيشين  
 زمان بزرگي الوص در نياگان او بود ) بصري برداشتند .

( ۲ ) نعت [ ج ] در سنه نهصد و سي رخت هستي بر است .

( باب المیم ) [ ۳۰۸ ] ( ماکر الامراء )

میرزا شاه همین بیادری سلطان محمود کولتاش خون  
 ( که ایالت بهکر داشت ) بادیزش آمد - آشتی گونه ( داد -  
 سه حصه بمیرزا عیسی و دو حصه باد قزاز گرفت - چون  
 در گذشت سال ( ۹۶۳ ) نهد و شصت و سه همگی آن  
 مالک بمیرزا عیسی باز گردید - و در ( ۹۷۵ ) نهد و هفتاد  
 و پنج پیمانۀ هستی میرزا پر شد - میان پسرانش  
 محمد باقی و جان بابا نزاع پدید آمد - محمد باقی  
 برادر کلان غالب آمده متصدی ایالت شد (۲) و در سنه  
 ( ۹۹۳ ) نهد و نود و سه از چیرگی سودائی بر مزاج  
 قبضۀ شمشیر بدیوار بند کرده نوک آن را بشکم خود خالانده  
 فرو شد - از غوغایه بر پسر او میرزا پاینده محمد ( که گوشه درست  
 و دیوانه رش بود ) نام سری نهادند - و کار ملک بخلف  
 او میرزا جانی بیگ گرائید \*

هنگام ( که ولایت پنجاب چهارده سال اقامتگاه عرش آشیانی  
 گشت ) با قرب و جوار میرزا بهلازمت نوسید - آخر سال  
 سی و پنجم سنه ( ۹۹۹ ) نهد و نود و نه بخان خانان  
 ( که از لاهور بکشایش فدهار دستوری یافته بود ) حکم  
 شد که کسی را پیش میرزا فرستاده هوشیار سازد - و الا رقت

( م ) نسخه [ ج ] شده در نهد الخ - ( م ) نسخه [ ج ] سودائی مزاج و  
 نسخه [ ب ] سودا بر مزاج - ( م ) نسخه [ ا ] قرب جواره

( مآثر الامراء ) [ ۲۰۹ ] ( باب الهم )

مراجعین بمائش پردازد - خانخانان ملتان و بهکر در تپیل  
 داشت - راه نزدیک غزنین و بتکش گذاشته باندیشگا  
 سر برامی جاگیر راه دراز اختیار کرد - دران میان از  
 بتدگان خواسته فزونی تهاه باز نمودند - سپه سالار بتسیخیر  
 سنده اجازت گرفت - میرزا جانی بیگ با جمعیت فراوان  
 صد و پنجاه کرده پیشتر بهرحد سیوستان استقیال کرده  
 جنگهای مردانه نمود - در محرم سنه ( ۱۰۰۰ ) هزار هجری  
 پر میرزا شکست افتاد - فاچار باشتی گرائید - و در سال  
 بی و هشتم سنه ( ۱۰۰۱ ) هزار و یکم هجری برفانت  
 خانخانان در لاهور ملازمت عرش آشیانی در یافت - و بمنصب  
 سه هزار و تیولداری صوبه ملتان اختصاص گرفت - و  
 سنده بنام شاهرخ میرزا مقرر شد - لیکن دران ایام خبر رسید  
 که الوس ارغونیه تا ده هزار مرد و زن بکشتی بالا رویه  
 می آیند - از مالک رفتگی کشتی بانان و خدمت گذاران باز  
 مانده اند - خودها بدست و داندان می کشند - عرش آشیانی  
 از شرط قره و صورت میرزا را به حکومت ملک سنده  
 برنواخته بقدر لاهری در خالصه و سوکار سیوستان ( که سابق  
 پیشکش کرده بود ) بمردم دیگر تنخواه شد - و در سال  
 چهل و دوم بمنصب سه هزار و پانصدی امتیاز گرفت - میرزا  
 بفراسه و دانائی آراسته و درستی و راستی از گفتار و

( نایب المیم ) [ ۳۱۰ ] ( مآثر الامراء )

کردار او نمایان و شناسائی و آهستگی از نشسته و برخاست  
 او پیدا بود - از صغر سن شیفته باد شده - اما ناهنجار  
 از سر بر نژده - و در کار کردن و گفت پاسبان خود  
 بود - از می فرزنی رنجور شد - و رمشه به سرسام  
 کشید - و در سنه ( ۱۰۰۸ ) هزار و هشت سال چهل و  
 پنجم در بوهانپور بعد فتح آسیر در گذشت - گویند در  
 در مجلسی گفت که اگر چنین قلعه یعنی آسیر من میداشتم  
 تا صد سال نمیدادم - معاندان پادشاه بوسانیدند - غبار  
 بر هاشیه خاطر پادشاهی نشسته بود که در همان ایام  
 در گذشت - تابع موزون داشت - حلیمی تخلص می کرد -  
 از سر \* \* قطعه \*

- \* جوش آن رفته که عشق نمخوارم بود \*
- \* آه شب و گریه سحر - کارم بود \*
- \* بد گردی چرخ بین که با من نگذاشت \*
- \* کالی غم - که زب بازارم بود \*

ولایت سنده دراز از بهکر تا کچ و مکران در بیست و  
 پنجاه و هفت کوه - پنهان از قصبه بدین تا بندر لاهری صد - دیگر  
 از قصبه چاندو ( از توابع بهکر ) تا بیکانیر شصت - شرقی  
 گجرات شمال بهکر و سیوری جنوب شور دریا غربی کچ -  
 و مکران از اقلیم درم طرف صد و در درجه و سی دقیقه

( مآثر الامرا ) [ ۲۱۱ ] ( باب المیم )

عرض بیعت و چهار درجه و ده دقیقه . نَخَسَی برهنه آباه  
 پای تخت بود . الحال تهته و دبیل آنرا گویند . بخوش  
 آب و هوایی و کثرت میوه مزینه دارد . حسن سبز رنگ  
 بسیار . و عیش و نشاط بر مردم اینجا غالب . در هر خانه  
 شراب و نغمه مهیا . پوشش نسا از پیر و جوان رنگین  
 معصفر . اگرچه (راج علم بیشتر و اهل فضل و کمال افزون  
 اما نعت و فحش را نهایت نیست . در هر هفته رَضِیع و  
 شریف بر مزار پیر پتهد میروند ) که صاحب ولایت آن  
 ولایت است ( یک فرسخی شهر واقع شده . بر موضع  
 باغد . او مرید و خلیفه شیخ بهاء الدین زکریا ست . نامش  
 ابراهیم و لقب او شاه عالم . شمایی کوه چند شاخ شده . یک  
 تا تنده از کشیده و دیگر از دریای شهر تا قصبه کوه مار ( و  
 این را نام کر نامند ) بسیرستان انجامد . و آنجا را لکھی  
 نامند . اوس بزرگ بلوچ اینجا ست . و ایشان را کلمانی<sup>(۲)</sup>  
 گویند . بیست هزار خانه دارد . ازینجا شتر گزیده برخیزد .  
 و دیگر از سیرستان تا سیوی ان را کهر نام بود . گروه<sup>(۳)</sup>  
 تهرودی را بنگاه سیصد سوز و هفت هزار پیاده . در پامان  
 این گروه دیگر از بلوچ اند ( بظهوری زبان زد روزگار ) هزار  
 کس . گزین اسم ازینجا بر آید . دیگر کوه ست ( که یک

( ۲ ) نعل [ ج ] کلمانی . ( ۳ ) نعل [ ج ] تهرودی .

( باجه الميم ) [ ۲۱۲ ] ( مائرا الامرا )

سراو پیوسته بکنج دیگر بمردم کلماتی ( آنرا کاره گویند - چهار  
 هزار بلوچ را بنگاه - از حدود ملتان و اچهه تا تهته شمال رویه  
 کوه‌هاست بلند خارا و اندران الوس بلوچ کردها کوره - در  
 جانب جنوب از اچهه تا کجرات کوههای رنگ از اشام تهي  
 و جز آن گوناگون - و از بهکر تا نصرپور و امرکوت - مردم  
 هون و چاریجه و دیگران را بنگاه - زمستانش محتاج پوستین  
 نیسمن - تابستانش بجز سیوستان معتدل - گوناگون میوه - خامه  
 انبه که بس خوب باشد - در صحرای خربزه خون رو بهم  
 رسد - و گل فراوان - شالی بسیار و گزین - کان نمک  
 و آهن در جغرات گزیده شود - تا چهار ماه بپاید - قسم  
 است از ماهی ( که پلوه گویند ) به نیکویی و خوش مزگی  
 کم همتا - این ولایت غله بخش است - سیوم حصه از  
 کشاورز برگیرند - پنج سرکار پنجاه و سه پرگنه بدو گراید -  
 جمع شش کرد و شصت لک و پنجاه و دو هزار و ششصد  
 و نود و سه دام - درین ایام تمام ولایت سنده بدسمن  
 خدا یار خان لئی ست - از مدتی صوبه تهته با سرکار  
 سیوستان و بهکر بطریق اجاره از سرکار پادشاهی گرفته بود -  
 پس از آن ( که مملکت آنطرف دریای سنده بشهنشاه زمان

( ۲ ) نسخه [ ج ] پیوسته بکنج دیگر - مردم کلماتی آنرا الخ - ( ۳ ) نسخه

( مآثر الامرا ) [ ۲۱۳ ] ( باب المیم )

فادر شاه بر طبق عهد نامه متعلق گشت ( حکومت آنجا از  
جانب شاهي هم بخان مزبور بحال ماند \*  
از شگرف سوانح این ملک حال جگر خوار است ( که آنرا  
تائین گویند ) . او آدمه سمک بنظر ر افسون جگر ( بپاید -  
بیرخه گویند گاه گاه او را حالتی در دهد بر هر کس نظر اندازد  
ببخورد شود . در آن هنگام مانند انار دانه چیزی از آدمی  
برباید - لغت درون ساق پا نگاهدارد . و درین ایام جگر ر بوده  
ببیش باشد - و چون از چاره نا امید شوند آن چیز بر  
بالای آتش اندازد - طبق داریه پهن شود - با هم پیشگان  
بخش کرده بخورند - و پیمانۀ زندگی آن ببخورد لبریز  
گردند - و هر کرا خواهد مانند خود سازد پارا ازین بخوردش  
دهد . و افسوس بر آموزد . و چون گرفتار آید ساق پای  
ار شکفته آن ناردانه اسما را بر آرند - و بخورد آفت رسیده  
دهند . بهی پذیرد - و بیشتر زنان باشند . اگر سنگها  
بسته بدریا اندازند فور نشوند . و چون خواهند که  
ازین روش بر آرند هر دو شقیقه و بزدهای او داغ نهند  
و چشم بزمک انباشته در خانه بر زمین چهل روز معلق  
آورخته دارند و طعام بی نمک بخوردش دهند و برخ  
افسون بر خوانند - درین هنگام او را دهجره نامند - اگر چه  
آن نهرر نماید لیکن شفا می باشد و به دیده وری او آن

( باب المیم ) [ ۲۱۴ ] ( مائرا الامرا )

جانگزا گرفتار آید - و بخواندن افسون یا خوراندن چیزه  
قندرستی بخشد \*

### • میوزا یرمفی خان رضوی •

از سادات صحیح النسب مشهد مقدس است - در خدمت  
 عرش آشیانی شگرف ترقی و بزرگ اعتبار بهم رسانید -  
 و سال سی ام بمنصب دو هزار و پانصدی سرافراز گشت -  
 و چون شهباز خان از بهار به بنگاله شتافت میوزا از  
 اوده پاسبانی آن دیار نامزد گردید - در سال سی و  
 درم سنه ( ۹۹۵ ) نصد و نود و پنج چون قاسم خان  
 حاکم کشمیر از شورش و آشوب متوالیه آنجا بصدوه در شده  
 استعفا نوشت میوزا بهر زبان آن مملکت تعیین گشته بحسن  
 تدبیر دلهای مردم بدست آورد - و شمس چک ( که  
 دعوی ریاست آن دیار داشت ) مستمال ساخته بحضور گسیل  
 کرد - و در سال سی و چهارم سنه ( ۹۹۷ ) نصد و نود  
 و هفت عرش آشیانی بگلگشت کشمیر ( که مثل آن سیرگاه<sup>(۲)</sup>  
 سیاحان ربع مسکون هیچ جا نشانی نداده اند ) خرامش  
 نمودند - به ژرف نگاهان کار دان حکم شد که بهر راج و کامراج  
 یعنی بالا و پائین رویه آب بهمت رفته ربع بگیرند - در آن  
 هرزبوم هر لخت زمین را پنه خوانند - و آن یک

( ۲ ) نسخه [ ج ] که سیاحان ربع مسکون مثل آن سیرگاه •



## (مآثر الامراء) [ ۱۰۴ ]

بیگمه و یک بعهه است به الهی کر . کشمیریان در نیم پته  
 و کسری را یک بیگمه دانند . و بدیوان از قرار سه توده  
 جنس بر گذارند . و بشماره آن هر دیه را چند خردار شالی  
 اندازه گیرند . هر خردار سه من و هشت سیر اکبر شاهی  
 است . و چندی را بترک بر منجند . و آن هشت سیر است .  
 در ربیع از یک پته گندم و عدس در ترک دست مزد  
 جهانبانی باشد . این وقت منشیان جزس کاربند گشته تفارثها  
 بر آرند . لیکن از ابرام زمینداران که راستی بر روی درز  
 نیفتد . و بزرگ بیشتر سپاهی . و تماشا دوستی و بی پروائی  
 کشور خدیو و هم نظر برین که جمع افزونی بر همزدگی کشاورز  
 آرد . خامه در ملک نوگشوده . لهذا جمع از روی واقع  
 قرار نیافت . هر بیصت لک خردار شالی در لک افزوده  
 هر خردار را بنوخ شانزده دام به میرزا یوسف خان  
 تن نمودند \*

و در سال سی و ششم کیف ما انفق یکه از متصدیان  
 میرزا گریخته بحضور رسید . و چنان برگزان که خردار ده  
 پانزده افزودگی دارد . و هر یک بیصت و هشت دام . چون  
 از میرزا استفسار رفت این جمع افزونی قبول نکرد . بنابراین  
 قاضی نور الله و قاضی علی به واسی تعیین شدند . مردم  
 میرزا از خیانت روی تباہ مگالی پیش گرفتند . قاضی

( باب المیم ) [ ۳۱۶ ] ( مآثر الامراء )

نورالله برگشته بعرض رسانید . حسین بیگ شیخ عمری  
 را بیداری فرستادند . نخستین بعنوان دیوانی و دومی  
 بتحصیل داری خرج گوم کار گشته . چندی از نوکران میرزا  
 با یکدیگر همدستان شده باغی بوی فتنه سرشکان آنها  
 یادگار عم زاده میرزا را دستاریز آشوب گردانیدند . یک دو  
 دفعه آریزش بمیان آمد . باشتی گرفتید . اما از سهل انگاری  
 این هر دو عزیز در کمتر فرصتی هنگام فتنه پورهان ارج گرا  
 گشت . ناچار قاضی علی و حسین بیگ از شهر برآمده  
 راه هندوستان گرفتند . و چون مخالفان پیش ازان گریوه و  
 کتل هر راه مسدود ساخته بودند باندک زن و خورد قاضی  
 علی دستگیر شده بقتل رسید . و حسین بیگ بتنگ یا نیم  
 جان بدر بود . گویند ( چون یادگار کل خیالی سوری بحر  
 آورد . و هر کس را طالبید که نگین بیام او دست نماید )  
 وقت کندن فولان (بزا برجسته بچشم وی در شد . و وقت  
 خواندن خطبه تب لرزه در گرفت . و چون مجلس ترتیب  
 داده بر تخت نشست فراش مرده در دست ایستاده بود  
 فوراً این بیت برخواند \*

\* تکیه بر جای بزرگان فتوان زد بگزاف \*

\* مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی \*

( مآثر الامراء ) [ ۲۱۷ ] ( باب الهميم )

یادگار را هیرت افزود . از پرسید چیزی خواندا . گفت  
نه . پس این بیت از کجا یاد داری . گفت مرا معلوم  
نیست . شگفت تر آنکه هنوز بعروش اشیانی ازین شورش  
آگهی نرسیده بود ( چون سلاطین و ارباب دهل ملهم اند ) سال  
سی و هفتم سنه ( ۱۰۰۰ ) هزار هجری بغده از لاهور آهنگ  
کشمیر فرمودند . هرچند مردم از راه دشواری باز میداشتند  
[ و برخی بر آنکه پادشاه را ( که از هرسو یک ساله راه  
قله رو باشد ) گذاره شدن و بدان کوهار در آمدن شایان  
نیست ] پادشاه در عین بارش جریده راهی گشت . اتفاقاً  
این همان رز است که یادگار کل در کشمیر بغی رزیده  
است . و غریب تر آنکه پادشاه رفتی ( که از دریای اری  
می گذشت ) فرمود این شعر در باره کیست \* بیت \*  
\* کلاه خسروی و تاج شاهی \*  
\* بهر کل کی رسد حاشا و کلاه \*

و چند هزار بی سوار یکران عزیمت نگشته بود که فغان  
کشمیر پیدائی گرفت . و نهفته دانهی دیهم خدیو ظاهر  
گردید . شیخ فرید بخشی بیگی را با جمع پیمس روانه  
ساخته خود هم تیزتر راندند . و میروا یوسف خان حواله شیخ  
ابوالفضل شد . اما ( چون میروا لشکری پسرش بر داعیه

( باب المیم ) [ ۳۱۸ ] ( مآثر الامرا )

آن باغی واقف گشته عیال و اطفال را <sup>(۲)</sup> باران لاهور  
بر آورده بود . - آن بد سگال هم زندانی شدن میرزا شفوده  
زه و زادهش زرد گسیل کرد . - و سبب حفظ آبروی میرزا گردیده  
رهائی یافت . - و یادگار باستماع آوازه نهضت پادشاهی  
بسیارے را در آنه گریوه ساخته در استواری آن کوشش  
نمود . - بهادران کفد آور بکمتر آویزه مخالفان را برداشته بدان  
مملکت در آمدند . - یادگار از سری نگر ( که دار الملک کشمیر  
است ) بر آمده به هیواپور شتافت . - جوقی از نوکران میرزا ( که  
در کمین بودند ) نیم شب ( سیدن پادشاه را بلذد آوازه ساخته  
نبر از روی او فرود ریختند . - و دست غارت برگشادند . او  
سراسیمه از سراپرده بر آمده راه صحرا بگرفت . - و جز یوسف  
پرستار <sup>(۳)</sup> دیگرے همراهی نگزید . او را به اردن اسب فرستان .  
مردم ( که از نا پیدرئیش حیرت داشتند یوسف را در  
شکنجه کشیدند . - آخر الامر برهنه روی او گرفتار آمد . و درش  
او را از باز سر سبک گردانیدند \* \* قطعه \*

\* سر کشد با سر در بستان کدو \*

\* یعنی این سر بر کشیدن سر روی سن \*

---

( ۲ ) در [ نسخه - ج ] لفظ [ را ] نیست . - ( ۳ ) نسخه [ ج ] جز یوسف  
پرستارے دیگر \*

## ( مآثر الامراء ) [ ۳۱۹ ] ( باب المیم )

\* آسمان دانست که از سر و کدو \*

\* خود کدامین سر سزای سوزی ست \*

گویند روزه ( که بشویش این فرمایه آگهی رسید  
چون مادرش نقره نام بیدکاری در لولیان همتا نداشت )  
عرش آشیانی این بیت بر خواندند \* \* بیت \*

\* ولد الزناست حاسد منم آن که طالع من \*

\* ولد الزناکش آمد چو ستاره یمانی \*

و فرمودند که بخاطر میبرد که فرو شدن این نافرمان و  
بر آمدن سهیل نزدیک بهم باشد - اختر شناسان بر گذاردند  
از دو ماه تا سه ماه بجزا میبرد - فرمودند که از چهل  
روز کم و دو ماه زیاده نمی کشد - چنانچه همگی بفجاء  
دیک روز بود - و همان روز ( که فرود شد ) ستاره یمانی<sup>(۲)</sup>  
بر آمد - پادشاه چون بکشور در آمد میرزا یوسف خان ولایت  
را بجمعه ( که افزوده بودند ) قبول نکرد - لهذا خالصه مقرر  
کرده خواجه شمس الدین خانی را با سه هزار سوار<sup>(۳)</sup>  
بحکومت آن دیار نامزد ساختند - لیکن باز بالتماس  
شاهزاده سلطان سلیم مجدداً با اقطاع میرزا یوسف خان فرار  
گرفت - و سال سی و نهم میرزا بدارنگی توپ خانه سر  
بر افراخت - و در همین سال سنه ( ۱۰۰۴ ) هزار و در هجری  
( ۴ ) نسخه [ ج ] یمانی شماره - ( ۴ ) در [ بعضی نسخه ] خواجه شمس الدین  
خان خراسانی \*

( باب المیم ) [ ۳۲۰ ] ( مآثر الامراء )

از تغییر قلیچ خان بتیولدار می جوئیپور دستوری یافت - و در  
 سال چهل و یکم در موبه گجرات جاگیر تن گشته کومبلی دکن  
 مقرر گردید - و چون صادق خان هروی در سال چهل  
 و دوم فوت کرد میرزا باقالیعی شاهزاده سلطان مراد افتخار  
 اندوخته بهرمت از محال جاگیر خویش به بالاپور برار شتافته  
 بملازمت شاهزاده چهارا مراد افروخت - و پس از فوت سلطان  
 بهراهی علامی شیخ ابوالفضل در بهمت و کشاد دکن خدمات  
 شایسته بتقدیم رسانید - و در محاصره و گشایش احمدنگر در  
 رکاب شاهزاده سلطان دانیال زیاده بر دیگران تلاش و تردد  
 بکار برد - و چون همواره دل افسردگی از دکن گزاش  
 می نمود در آغاز سال چهل و ششم حسب الطالب در برهانپور  
 بملازمت عرش آشیانی استمعاد یافت - و چون بازگشت  
 زیات پادشاهی باگره واقع شد شاهزاده دانیال با امرای  
 عظیم الشان از نویدا مرخص شد - میرزا نیز بهراهی دستوری  
 یافت - و در همین سال ( که سنه ( ۱۰۱۰ ) هزار و ده  
 هجری بود ) شاهزاده میرزا را بانفاق میرزا رستم صفوی  
 بکومک شیخ ابوالفضل و خانخازان به بالاگهات تعیین  
 کرد - میرزا در جمادی الاخر<sup>(۲)</sup> در جالذاپور بدر دنبل فوت  
 نمود - نعش او را به مشهد بردند - سلطان پور بطریق وطن

( مائت الامرا ) [ ۲۲۱ ] ( باب الميم )

داشت - اکثر پيادهای روهيله نوکر مي گرفت - در ماه  
 ماه بماه ميداد - هرگاه اضافه مي کرد يكماه و نيم ماه  
 مي گفت - آنرا سراسري بر ماهوار تمام سال کرده ميداد -  
 پسرانش ميرزا صف شکن خان لشکري ست ( که احوالش  
 جداگانه سمت ترفيم يافته ) - ديگر ميرزا عوض ( که نثر را  
 خوب مي نوشت ) - قاريخ متضمن احوال عالم تاليف کرده -  
 مرسوم به چمن - و ديگر ميرزا افلاطون ( که با برادر  
 مي گذرانيد ) - در آخر عمر توليت بهشت آباد سکندره يافته  
 در گذشت - اما خویش از مير عبد الله در عهد فردوس آشياني  
 بمنصب هزار و پانصدی هشت صد هزار کام اندوز گردیده -  
 چندی قلعه داری ده روز داشت - سال هشتم بساط زندگي  
 در نوردید \*

• مادر سنگه کچه پناه •

(۲) پسر راجه بهگونداس است - در سال هفدهم ( که عرش آشياني  
 به تذيبه ابواهيم حسين ميرزا ايلغار نموده متصل قصبه سرنال  
 از مضافات صوبه احمد نگر جنگ ( داد ) از ملتمز رباب  
 پادشاهي بود - و پيوسته بخدمت پادشاهي مامور ميشد - در  
 سال سي ام ( که فوج سرداري ميرزا شاهرخ بنصير

(۲) در [ بعضی نسخه ] بهگونداس - (۳) در [ بعضی نسخه ] سرنال \*

( باب الامیر ) [ ۲۲۲ ] ( مآثر الامراء )

کعبیر تعیین شده - و با یعقوب زمیندار آنجا جنگ در داد ( مشارالیه آثار جلالت بظهور آورده مورد تحسین گردید - در سال سی و یکم ( چون هید حامد بخاری در پشاور کشته شد ) مشارالیه بر طبق حکم پادشاهی فوج پدر را همراه گرفته از تھانگ لنگر ( که تعلق بوی داشت ) خود را به علی مسجد ( که کنور مان سنگه در آنجا بود ) ( سازید - تا سال چهارم اکبری بمنصب هزار و پانصدی رسیده - در سال چهل و هشتم بمنصب ۵۰ هزاری در هزار سوار سر بلند گردید - پسرش <sup>(۲)</sup> سترمال در آخر عهد جهانگیری بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار رسیده سال اول جلوس اعلی حضرت به بحالی منصب مزبور کامیابی اندوخته همراه خانجهان لودی سوه دار مالوه بمالش چهار سنگه بولدیله ( که سر بی مغز بطغیان برداشته بود ) تعیین یافت - و سال هیوم ( که دکن مخیم صادق اقبال شد ) او باتفاق راجه گج سنگه بتخریب تعلقه نظام الملک دکن متعین گردید - ( در نبرد ) چون در مثل چنداولی جا داشت و مقاهیر یکداری فرو ( بختند ) او بجلالت با دو پسر بهیم سنگه و انند سنگه داد مردانگی داده جان فدای کار ولی نعمت ساخت - پسر دیگرش اگر همین بمنصب در خور سرفرازی پذیرفت \*

( ۲ ) در [ بعضی ] چتر سال \*



( مائراامرا ) [ ۳۲۲ ] ( باب الميم )

● مير حسام الدين ●

اصل گوهر املوش از معدن بدخشان و موله و منخايش  
 از خاک پاک هندوستان . پدرش قاضي نظام بدخشي مشهور  
 ( که در عهد عرش آشياني بدرجه امارت ترفي نموده ) بخطاب  
 قاضي خان سوافرازي يافته . و پس ازان ( که در معارک  
 هيجا و غزوات کفار شقاوت انتها مصدر تلاش و تردد نمايان  
 گرديد ) بخطاب غازي خان فائز گشت . چنانچه احوالش  
 بجای خویش رتم پذير کلک و وانح سلک شده . مير نيز  
 از اکتساب علوم رسمي بهره وافر برداشته در زمرا ارباب  
 مناسب و الا فرق اعتبار افراخته . گویند هزاري اکبري بود .  
 و همشيرا علامي فهامي شيخ ابوالفضل مشهور در خانه  
 داشت . در آن هنگام ( که بتعييناتي دکن شتافت ) ساز صحبتش  
 با خانخانان ميرزا عبدالرحيم کوک گرديد . و ترانه مصاحبتش  
 برنوا برآمد . در آن حالت بختش از گران خواب غفلت  
 به بيداري گرايد . و دولت باينده از در درآمد . ناگاه جذبه  
 آهي محبت در بود . در ريعان جواني سگالش قطع علاقه  
 علائق و ترک هواد هوس از گريبان جانس سر بوزده بخانخانان  
 را گذارد . که چنين شگرف خواهش سراپای دل گرفته .  
 به آساني دست از من برند و خواهند داشت . مگر بدر ديوانگي  
 زلم ( که شايد مرا بمن وا گذارند ) . بعد ازان بدلهي رفت بر سر

( باب الميم ) [ ۲۲۴ ] ( مآثر الامراء )

میرزا سلطان المشائخ بقیة عمر می گذرانم<sup>(۲)</sup> - خانخانان هر چند از در عجز و العاج درآمد و داستان داستان نصیحت و اندرز بر خوانند - هیچ در نگرمت - روز دیگر خود را بکوچه و بازار کشید - و عریان شده گل ولای بر بدن مالید - خانخانان با دیگر امرا رفته بآزاز بمنزل خویش آورده از سر نو زبان بموعظه گشودند - و استمالت و تسای می نمودند - بجواب نمی پرداخت - چون از عریضة خانخانان بسمع پادشاهی رسید به انزلی دهلی مآزون گردید - زوجه اش نیز ترک اختلاط برادران و خویشان نموده هر چه نقد و جنس داشت بفرموده شوهر بدریشان داد - گویند سی سال بگوشه نشینی بسربرد - و درازده هزار روپیه خرج خانگاهش هر سال از جانب خانخانان می رسید - بعد از اختیار درویشی هرگز متوجه کتاب نشد - بیشتر اوقاتش بعبادت و تلاوت کلام الله می گذشت - هر ماه پانزده ختم قرآن میکرد - در اواخر نصبش ارادت بقدره اهل سعادت خواجه باقی بالله سمرقندی الاصل کابلی المولد درست کرده باجازت ارشاد سالکان و اهتدای طالبان اشتغال داشت تا بعالم بقاشانک \*

### \* مخصوص خان \*

( ۳ )  
برادر خرد سعید خان چغته اسم - در ایام ( که

( ۲ ) نسخه [ ب ] میگذارم - ( ۳ ) نسخه [ ب ] برادر خواجه سعید خان \*

( مآثر الامرا ) [ ۲۲۵ ] ( باب المیم )

عرش آشیانی بایلغار متوجه دیار گجرات شد ( سعید خان  
 را ) که صوبه دار ملتان بود ( بدان ناحیه رخصت کرده او را  
 همراه رکاب گرفت . و سال بیست و یکم او بهمراهی شهباز  
 خان بمهم گجپتی تعیین گردید . و چون در سال بیست و  
 ششم شاهزاده سلطان مراد را با فوج مرتب بجانب کابل  
 بظاہر متذبه ساختن مرزا محمد حکیم رخصت نمودن خان  
 مذکور در جوانغار جا داشت . پس ازان [ که پادشاه خود  
 بکابل رفته فوج جرائم مرزا محمد حکیم نموده بایلغار جانب  
 جلال آباد ( که لشکر کلان درانجا بود ) متوجه گردید ] خان  
 مذکور را همراه کرامت . و در مهم اردیسه ( که بموردزی راجه  
 مانسنگه بمذبه ظهور [ ۱۰ ] ) مصدر ترددات شایان گردید . پستر  
 — ( ۲ ) —  
 همراه شاهزاده سلطان سلیم تعیین گشته سال چهل و نهم  
 همراه ایشان ادراک ملازمت نموده بد منصب سه هزار  
 سربانندی یافت . در اوائل عهد جنت مکانی زنده بود . تاریخ  
 فوتش بنظر نیامده . پسرش مقصود نام ( که پدر از  
 گران خاطر بود ) پس از جلوس جنت مکانی ( چون سعید خان  
 برادر کلانش برای منصب ار عرض کرد ) پادشاه در جواب فرمود  
 هرگاه پدر از کسی ناخوش باشد چگونه قابل عذابت الهی  
 و مرحمت پادشاهی تواند شد .

( ۲ ) نطقه ( ب ) چهل و ششم . ( ۳ ) نطقه ( ب ) عرضی کرد .

( باب الدیم ) [ ۲۲۶ ] ( مائرا الامرا )

### • میر معصوم بهکری •

نامی تخلص - نیاگانش از سادات ترمذ اند - از دو سه  
 پشت سکونت قندهار اختیار کرده - آباء او تولیت مقبره  
 بابا شیخ قلندر را ( که از معنوی بزرگان وقت بوده و درانجا  
 آسوده ) شرکت بعضی سادات دیگر داشتند - پدرش میر  
 سید صفائی نام داشت - بدان جهت میر را سید صفائی  
 گویند - به بهکر آمده باعزاز و بزرگداشت سلطان محمود حاکم  
 آنجا دل نهاد توطن گردید - و به سادات کهابرت میروستان  
 نسبت نمود - میر معصوم و در برادرش درانجا متولد شدند -  
 میر پس از فوت پدر در خدمت ملا محمد هاکن کنگری ( که  
 از توابع بهکر است ) بتحصیل علوم اشتغال نمود - و بکمال  
 همیه آشنا گشت - چون بشکار نهایت مبالغ بود اکثر  
 اوقاتش بتصدید می گذشت - ناگاه افلاس سنگ تفرقه به  
 جمعیت آباد احوالش انداخت - پا پیاده عازم گجرات گردید -  
 شیخ اسحق فاروقی بهکری ( که در سرکار خواجه نظام الدین  
 احمد هردی دیوان آن دیار صاحب اختیار بوده ) بنابر قدم  
 معرفت ( که در وطن یکجا بکسب علوم می پرداختند ) میر را  
 بخواجه ملاقات داد - اتفاقاً دران ایام تالیف طبقات اکبری

( ۲ ) نسخه [ ج ] میر سید صفائی - ( ۳ ) نسخه [ ج ] و بساده کهابرت

نسبت نمود •

( مآثر الامراء ) [ ۳۲۷ ] ( باب الميم )

در میان بود - صحبت میر ( که در تاریخ دانی یگانه (رزگار بود) در گرفت - چنانچه خواجه هم اشعاره بمصاحبت و همدمی (۲) میر دران نهفته نموده - پس ازان بملازمت شهاب الدین احمد خان صاحب صوبه آنجا فائز گشته بتجویز منصب امتیاز گرفت - و بمورد ایام نامه بشجاعت و مردانگی بر آورده در خدمت عرش آشیانی دولت روشناسی اندوخت - تا سال چهارم بمنصب ذر صد و پنجاهی ارج پیمای عزت بود - و بتدریج بقرب و اعتبار پادشاهی امتیاز یافته بحجابت ایران مامور گردید - و بفرط فراست و کاردانی مورد الطاف شاه عباس مفری گشت - چون از ایران دیار مراجعت

نمود در سنه (۱۰۱۵) یک هزار و پانزده از بارگاه جنت مکانی بعنوان امین الملکی به بهکر رفته بود که ودیعت حیات سپرد - گویند بمنصب هزار اکبری (میدد بود) - شعر را خوب می گفت - این بیت ازوست \*

- \* چه خوش امت آنکه از خود روم و تو حال پر می \*
- \* بتو شرح حال گویم بزبان بیزبانی \*

دیوان نامی منظوم معدن الافکار در جواب مخزن الامراء تاریخ هند و مختصره در طب ( که بمفردات و مصرمی مرموم است ) تالیف ارمی . و کتابه نویسی خوشخط بالادست بود - از هند

( ۲ ) در [ نسخه ] [ هم ] نیست - ( ۳ ) به بهکر رفته رهیمت الخ \*

( باب المیم ) [ ۲۲۸ ] ( مآثر الامرا )

ن تبریز و اصفهان همه جا در راه و منازل اشعار خود را  
 به رنگهای مساجد و عمارات کنده - کتابه درازا قلعه آگره و  
 مسجد جامع فتحپور بخط اوست - بقاع خیر بسیار اساس گذاشته  
 خصوص در بلده سهر ( که مسقط الراس اوست ) - و در میان  
 دریای پنجاب ( که گرد بهکر است ) عمارتی ستیاسو نام بنا  
 فهاده که از نوادر روی زمین است - <sup>(۲)</sup> گنبد درباری تاریخ  
 آنست - زهد و تقوی بکمال داشت - و همت و سخاوت  
 را بجائز رسانید که تا بمردم اجلاف بهکر سوغات از هندوستان  
 می فرستاد - و به اکابر و اصغر مصانیه و مشاهره و میاومه  
 و فصلانه و جمعگی مقرر کرده بود - اما آخرها ( که بوطن  
 رفت ) آن حسن سلوک نماند - بل بنا بر وجه مردم آنجا  
 متادی گشتند - گویند آبادکار بنوعی بود ( که تقید می کرد  
 که در محال جاگیر پاره جنگل برای شکار نگاه دارند -  
 پهرش میر بزرگ است - در فترات سلطان خسرو او را  
 مسلح از میان راه گرفته آوردند - کوتوال ظاهر کرد که این  
 هم رفیق سلطان بود - او انکار کرد - جنت مکانی پرسید پس  
 درین وقت سلاح برای چه پوشیدی - گفت وصیت پدر من  
 است که شب چوکی با سلاح باشی - و چوکی نویس هم  
 گواهی داد که امشب چوکی او بود - سلامت ماند - پادشاه

( ۲ ) یعنی سنه هزار و هفت هجری - ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] شجاعت \*

( مآثر الامرا ) [ ۳۲۹ ] ( باب الميم )

از نوازش خانه زاده پرورزي اموال پدرش بار بخشیده بود .  
 در بخشیکرمی قندهار مدتها بسر برده . زوهای پدر را ( که  
 به سی چهل لک روپیه بود ) باسراف خرج کرده دماغه  
 بهم رسانید که سر تواضع بکسی فرود نمی آید ) - و با هیچ  
 صاحب صوبه آنجا نماند . و نوکوان پیش قواز وضع پاکیزه .  
 داشت . در نظم و انضباط و در امور دولتی و در سرک عبودیت .  
 اما باقسام معیارات خود در راه سعادت و شرف در مآثر  
 برکاب جنت مکانی رسیده تعیین دکن درین راه . در اینجا  
 گذرانید . چون حاصل جنگدیش کفاف معیشت او نمی کرد  
 ترک روزگار کرده در وطن طرح انامک ریخت . و باهنگام  
 و باغات پدر قناعت ورزید . در سنه ( ۱۰۴۴ ) هزار  
 و چهل و چهار در گذشت . اولادش مانده . ذره از آنها  
 بپادشاهان نقل نموده اند \*

• میرزا شاهرخ •

پسر میرزا ابراهیم بن میرزا سلیمان والی بدخشان است .  
 در سنه ۱۰۴۴ در کفار قریب حد بزرگوار پرورش یافت .  
 در سنه ۱۰۴۴ در ازاجا زنه مابین والد میرزا محترم  
 خیمه در سنه ۱۰۴۴ در بیکم ( که میرزا سلیمان با اختیار او  
 بود ) از ابتدای مخالفت و ناسازگاری بود [ بحرفهای خانه بر انداز

( ۲ ) نسخه [ ب ] که سی لک روپیه - و نسخه [ ج ] که سی چهل لک روپیه .

( باب المیم ) [ ۴۴۰ ] ( مآثر الامرا )

بدخشان بے حقیقت با جد رکش شده در مقام منازعت  
 در آمد - و کار بجائے رسانید که میرزا سلیمان دسک از وطن  
 برداشته به هندوستان آمد - چنانچه شطرنج ازان در ضمن  
 احوال از تحریر یافت - و ازان باز ( که میرزا سلیمان بهند  
 آمده (خصم حجاز گرفت ) شاهرخ میرزا و والده اش با رسال  
 عرائض و تعائف در خدمت عرش آشیانی پیوند عقیدتی  
 استحکام دادند - میرزا سلیمان از حجاز براه عراق معارفت  
 کرده باعانت میرزا محمد حکیم فوجی به بدخشان کشید - و  
 بتفویض ولایت ( که در حوزة تصرف میرزا ابراهیم بود ) بمیرزا  
 سلیمان آشتی فرار گرفت - لکن در هر چند گاه فیما بین  
 گرد دوری بر می خاست - اما تا والده میرزا در حیات بود  
 زود زنجشها باصلاح گرائیده مهبات فی الجملة نعتی در خدمت  
 می یافت - بعد فوتش میرزا بخود بینی و خود کامی افتاد -  
 حال سپاه پراگندگی گرفت - امرا بر سر تیول باهم در آریختند -  
 عبد الله خان والعی توران ( که وقت جو بود ) این خبرها  
 شنیده بر سر بدخشان آمد - ملازمان راه بے حقیقتی سپردند -  
 ناچار میرزایان خیرباد ملک موروثی گفته بهزار دشواری  
 برآمدند - چون بمرحد کابل رسیدند میرزا سلیمان بشرمعاری  
 سابق اراده هند نکرد - میرزا با سه پسر حسن و حسین  
 توامان و بدیع الزمان بعزم هندوستان راهی شد - در ملک



( مآثر الامرا ) [ ۳۳۱ ] ( باب المیم )

هزارجات خبر رسید که عبدالله خان از کولابیان شکست خورد -  
 میرزا بامید تصرف بصوب بدخشان عیان یافت - پس ازان  
 ظاهر شد که والی توران بر کولاب استیلا یافت - میرزا بحال  
 قباہتر از پیش برگشت - در راه میرزا سلیمان ( که بهمین  
 خبر از کابل برآمده بود ) در چار شده براہ پری افتادند -  
 درین اثنا فوج اوزبک در رسیده بتازاج پرداخت - دران  
 سراسیمگی پای اسب میرزا سلیمان از جای رفته بر زمین  
 آمد - میرزا شاهرخ فرود آمده اسب خود را پیش کشید -  
 آن هم محترائی شد - یکی از همراهان میرزا سلیمان را بر  
 اسب خود سوار ساخت - و میرزا شاهرخ بچابکدستی بران  
 گریز پا برآمده تیزرویگی بکار بردند - درین زمان حسن  
 پسرش جدا شده زمانه تازه دانی بر دل پدر نهاد - چون  
 میرزا راه هندوستان گرفته از تفکذائی ها بدرآمد پسر جدا  
 شده پیوست - کفر مانسنگه در حوالی دریای منده دراجه  
 بهگوانداس در لاهور مهمانداریها بجا آرند - سال بیعت و  
 نهم در دار الخلافه شاهرخه دانیال استقبال نموده بملازمت  
 آورد - بجلوس محفل پادشاهی اختصاص یافت - و بانعام یک  
 لک روپیہ نقد و اسباب فراش خانه و پنج زنجیر فیل و نه  
 داس اسب و چند قطار شتر و چند خدمتکار مورد عاطفت  
 گردید - سال سی و هشتم آخر سنه ( ۱۰۰۱ ) هزار و یکم

( باب المیم ) [ ۳۳۲ ] ( مآثر الامراء )

عرش آشپانی شکر<sup>(۲)</sup> نما بیگم دختر خود را بعقد ازدواج او در آورد - و بایالت مالوه و منصب والی پنجهرزری بلند پایه ساخته باتالیقی شهباز خان کذب دستوری تعلقه ارزانی داشت - و در سال چهارم با شاهزاده سلطان مراد بمهم دکن تعیین شده \*

چون شهباز خان از احمدنگر برخاسته بمالوه آمد ارجین و گزین جادهای آن صوبه از شهباز خان برگرفته باقطاع میرزا تنخواه شد - و شاهزاده در بالاپور بنار طرح اقامت انداخت - و فوج پادشاهی بسرداری میرزا شاهرخ و سپه سالاری خانخانان در سال چهل و یکم مقابل افواج هر سه دنیاداران دکن ( که بصری خواجه سهیل خان بیجاپوری صف آرا بود ) به پیگار در آریخته آویزش سخت نمود - ( راجه علی خان مرزبان خاندیس ) که سردار جوانمبار عساکر پادشاهی بود ( با بسیاری فرود شد - اکثری را پای همت از جا رفت - سران راجپوتیه دورتر رفته ایستادند - میرزا شاهرخ و خانخانان فوج برابر خود را برداشته شب تار بر فراز اسب گذرانیدند - بامدادان پیشتر سران مخالف را علف تیغ ساخته بقیة السیف در بفرار آوردند - و در سال چهل سیوم ( ۱۰۰۷ ) هزار و هفت هجری حضور طلب

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] شکر النساء بیگم - ( ۳ ) نسخه [ ج ] راجی علی خان \*

( مآثر الامراء ) [ ۳۳۳ ] ( باب العیون )

گشته هواد درگاه رسید - و در همین سال شیخ ابو الفضل  
 بدکن رخصت یافت - و بمیرزا علم و نقاره عنایت فرموده  
 دستوری مالوه شد که رفته سامان سپاه نماید - چون بدکن  
 باز خوانند خود را زود رساند - میرزا در تقدیم خدمات پادشاهی  
 بهیچ وجه خود را معاف نمی داشت - چون شاهزاده سلطان  
 دانیال پس از گشایش احمدنگر به برهانپور نزد پدر عالی قدر  
 شتافت - میرزا را بدلسبانی آن ناحیه گذاشت - هنگامی که  
 خان خانان از حضور با احمدنگر رسید ( میرزا احرام و ملازمت  
 بست - و پس ازان از گذار نرودا بهمراهی شاهزاده باز تعیین  
 دکن گردید - و در آخر عهد عرش آشیانی بمنصب عمدا  
 هفت هزاری اختصاص یافت - و در سال دوم جهانگیری  
 سنه ( ۱۰۱۶ ) یکمزار و شانزده هجری در بلاد اوجین  
 ودیعت حیات سپرد - و بیرون شهر مدفون گشت - گویند  
 کبابی بیگم دختر میرزا محمد حکیم ( که نیز در عبانۀ نکاح  
 میرزا بود ) نعش او را برداشته بقصد آنکه در مدینه مشرفه  
 دفن نماید سفر هجاز اختیار کرد - از آسیب امرابا بادیه  
 نعش را بجماعۀ مکاره داده روانه نمود و خود ببصره آمد -  
 و ازان جا بشیراز رسید - آله وردی خان حاکم فارس اعزاز  
 و احترام بجا آورده باصفهان فرستاد - در سنه ( ۱۰۲۲ ) هزار  
 و بیستم و در شاه عباس ماضی دارای ابران ادرا با میرزا

( باب العیم ) [ ۳۲۴ ] ( مآثر الامراء )

سینا علی مکتول عم خود مناکحه نمود - لیکن میانگ او  
و بیگم الفتی در نداد - القصه میرزا شاهرخ بشجاعت و  
نیک طینتی اتصاف داشت - جهانگیر پادشاه در پادشاه نامه  
خود می نویسد ( که اگرچه در عالم بی حقیقت ترس از  
بدخشی نخواهد بود اما شاهرخ گویا بدخشی نیست -  
بیست سال است که بهند آمده اصلا زبان هندی نمیداند -  
از پسرانش میرزا محمد زمان در بدخشان حاکم جائی بود -  
در شورش اوزبکیه روزگارش بسر آمد - مدتها محمد زمان  
جعلی دست آریز شورش ارباش بوده - و میرزا شاه محمد را  
میرزا محمد حکیم نزد خود نگاهداشت - و در حین رحلت  
میرزا شش پسر بود - حسن و حسین توامان - حسن همراهِ  
خسرو فرار نمود - روز درم دستگیر گشته زندانی شد - میرزا  
سلطان از خود سالی در خدمت جنم مکانی تربیت  
یافته بود - می خواستند پادشاه صبیغه خود بدهند - از محل  
بعرض رسید که او زنان بسیار در خانه دارد - چون از  
استفسار شد قسم بقدم پادشاه خورد - خواجه سرایان  
بخانه او رفته زنان را بحبس آوردند - از نظر افتاد -  
غازیپور جاگیر یافته در آنجا درگذشت - میرزا بدیع الزمان مشهور  
بمیرزای فتحپوری در عهد جنم مکانی بدخشی دکن بود -  
بعد از آن پتن گجرات جاگیر یافت - مشتم استخوان مملو

( مائراامرا ) [ ۳۳۵ ] ( باب الميم )

بشرارت و فتنه بود . حتی برادران تنگ آمده در پتن  
بقتل رسانیدند . مادرش بحضور آمده دادخواه شد . اما  
چنانچه باید مدعی خون نشد . برادران چاندت محبوس  
بودند . میرزا مغل ترقی نکرد . دختر داراب خان در خانه  
داشت . بجاکیر برگذ نیم کهار بيموازه مي گذرانيد . ديگر  
میرزا شجاع نجابت خان است که جداگانه مذکور شده .

### • مير خلیل الله یزدی •

از احفاد قدسي نژاد اموة العرفا سيد نور الدين شاه  
نعمت الله ولي است که باشف و کرامات معروف آفاق بود .  
نَسَب شريفش باامام المتقين امام موسى کاظم ( صلوات الله  
عليه و على آباءه الکرام ) ميرسد . هرچاند مولد و منشای  
سيد بتحقيق نه پیوست اما پس از اتصاف بکمالات صوري  
و معنوي استفاضه از بهيارے اکابر زمان برگرفته بکرمان طرح  
سکونت ریخت . علمای آنجا تکفیرش کردند . فرمود .  
يَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَ أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ . چون سيد  
مريد عبد الله يعنبي شافعي است برخه از را شافعي مذهب  
هندازند . اما ازین قطعه اش خلاف آن ظاهر کردند •

• قطعه •

• گویند مرا چه کیش داری •

• ای بیخبران چه کیش دارم •

( باب المیم ) [ ۲۲۶ ] ( مآثر الامراء )

\* از شافعی و ابو حلیفه \*

\* آنینه خویش پیش دارم \*

\* اینها همه تابعان جد اند \*

\* من مذهب جد خویش دارم \*

موفقاتش از نسخ و رسائل قریب به پانصد رسیده -

سیمک فضائلش چون باقطار عالم انتشار یافت ملوک درزگار

حاقه ارادت او در گوش کردند - در سنه ( ۷۲۸ ) هفصد و

بیست و هشت یا سی و چهار بجوار رحمت حق منزل

گزید - و در قصبه ماهان <sup>(۲)</sup> از توابع کرمان مزارش مطاف

اقامی و ادانی ست \*

اهل خبیر را یک گونه اختلافی در ارلان سید بزرگوار افتاده -

آنچه ازین سلماه ابا عن جد در بلاد یزد برود ساد نیاکان

عالی شان تا آن اکتا دارند خود را از نسل امیر غیاث الدین

می گیرند که فرزند بلا واسطه سید است - و بوخری برانند

که آن عالی قدر را غیر از شاه خلیل الله پسر نبوده -

چون سلطان احمد شاه بهمینی دکن ( که شهر بدر <sup>(۳)</sup> احداث

کرده است ) غائبانه معتقد سید گردیده التماس قدوس

یکم از ارلان امجدش نمود سید بجذایی فرزند

غیر از در باغ حیات ثمره نداشت ( راضی نشده

( ۲ ) نسخه [ ج ] ماهان - ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] بیدر .

( مآثر الامراء ) ( ۲۳۷ ) ( باب الميم )

پهروزاده مير نور الله را درانه نمود - درين صورت نظر بر تطابق غياث الدين شايد لقب شاه خليل الله باشد - و نيز احتمال است که ولادت امير غياث الدين بعد از اين حکايمت واقع شده باشد \*

آورده اند که سلطان احمد مقدم مخدوم زاده را گرامي داشته با امرا و شاهزادها تا حوالي شهر لوازم استقبال بجا آورد - و در موضع ملاقات قریباً آباد کرده به نعمت آباد موسوم نمود - و در تبجيل و تکریم باقصر الغاية کوشيده مخاطب به ملک المشائخ ساخت - و بر ارلان سيد محمد گيسودراز<sup>(۲)</sup> تقديم فرمود - و دختر خویش بحباله نگاهش در آورد - شاه خليل الله هم بعد از ارتحان والد ماجد خود با در پسر شاه حبيب الله و شاه محب الله محمدآباد بدر را بزرگ خویش سعادت آورد گردانيد - و مقضى المرام بوطن مالوف معارفت نمود - و گروهی برانند که در دکن فوت کرد - و چون شاه حبيب الله و شاه محب الله نيز بمصاهرت سلطان احمد شاه و پسرش شاهزاده علاء الدين اختصاص يافتند شاه حبيب الله در سلطنت سلطان علاء الدين بهمني در گذشت - مير نور الله امر سجاده نشيني برادر کوچک شاه محب الله تفويض نمود - و خود کر و فر امارت

( ۲ ) نعمه [ پ ] سيد محمد گيسودراز نفس الله سره العزيز \*

( بابها المیم ) [ ۳۳۸ ] ( مآثر الامراء )

چیده صاحب طبل و حشم گردید - و قصبه بئر اقطاع یافت -  
 و چون نوبت سلطنت پسر سلطان علاء الدین مشهور بهمایون  
 شاه ظالم رسید شاه حبیب الله را ( که مخالفین درزیده بود )  
 مقید ساخت - چون در سرداری بدماغش پیچیده بود از  
 زندان گریخته آخر کار کشته گردید \* \* ع \*

\* بر آمد روح پاک نعمت الله \*

تاریخ است - و فرزندان ایشان تا حال در دکن هستند - و  
 لخته در بدخشانات و توران نیز خود را بمید نسبت دهند -  
 یحتمل که بتصاریف ایام یکی از اولادش بدان ولایت افتاده  
 باشد - غریب آنکه هر کدام معتقد علائده دارن - و آنرا  
 منسوب بمید میکنند - و چون ازین سلسله بحال آنها ( که در  
 یزد و کرمان بجانشینی جد بزرگوار اختصاص دارند ) تفرقه و  
 اختلال راه نیافته بصحت نسب و التزام طریقه آبای گرامی  
 اقرب اند - و آن ( که ازین دودمان در فارس و عراق بر  
 هستند دولت و حشمت برآمد ) <sup>(۲)</sup> میر نظام الدین عبد خلف  
 شاه صفی الدین پسر امیر غیاث الدین مذکور است - پس از  
 اهراز فضائل صوری بمنصب صدارت شاه اسمعیل صفوی  
 امتیاز یافت - و چون رکبیل السلطنة امیر نجم ثانی را بدین  
 خاندان عالیه اعتقاد موفور بود هنگام رفتن او ببلخ نیابتش



( مآثر الامراء ) [ ۲۲۹ ] ( باب المیم )

نیز بمیر باز گردید . و پس از کشته شدن امیر نجم در  
امور وکالت شاهي عام استقلال برافراخت . و در سنه ( ۹۲۰ )  
 نهصد و بیست در جنگ چالدران بدست رومیه شربت ممات  
 چشید . پسرش سید نعیم الدین مشهور به نعمت الله ثانی  
 ( که بتقریب د پرهیزگاری مرجع خلایق بود . و ارفاقش بانصار  
 مثنویات مصروف ) شاه طهماسب صفوی همشیره خون  
 خانم خانم را به ازدواجش درآورد . و او در همدان  
 بروحمت حق بیوست . متروکاتش زیاده بر جهل اک ( رویه  
 بود . که براد ارجمندش امیر غیاث الدین محمد میر میوان  
 و صبییه اش پری بیگر خانم تقسیم یافت . میر میران مورد  
 اکرام و اجلال شاهي گشته بلقب مرتضی ممالک اسلام فایز  
 گردید . و پسرانش میر نعمت الله و میر خلیل الله نیز  
 بمصاهرت دوده ان مغریه سر عزت بر افراختند . عقیدت کیشان  
 سلسله شاه نعمت الله بار مریدانه ملوک کرده اقتباس انوار  
 سعادت می نمودند . در رفعت شان و علو مکان و کثرت  
 اسباب ثروت و مکنت و منزل و حدائق و غایت تکلفات  
 در مآکل و ملبس نظایر خود نداشت . حامل ادراکات و  
 معصولات و معاملات آن سلماه پنج هزار تومان می شد .  
 و چون مزاج میر خالی از دافعه طلبی و شورش اندازی نبود  
در سال سیوم جلوس شاه عباس ماضی سنه ( ۹۹۸ ) نهصد

( باب المیم ) [ ۴۴۰ ] ( مآثر الامرا )

و نود و هشت یکتاش خان افشار پسر ولی خان قورچی باشی  
 حاکم کومان و یزد را ( که مرد محیل صاحب داعیه  
 بلند پرداز بود - و دامادش می شد ) بران داشت که در  
 تمام ولایت فارس لوای اقتدار برافراخته فرمانروا شد - و  
 انجام کار با یعقوب خان امیرالامرای آن دیار در حوالی  
 یزد زد و خورد نموده بشهر در آمد - یعقوب خان بمیرمیران  
 گفته فرستاد که از دشمن دولت شاهست - بشما سپردیم - میر  
 برای رفع مظنه<sup>(۲)</sup> اتفاق و عدم مواخذه خود از را بلطائف  
 الحیل نگاه داشت - تا آن که از خود بخود کشته شد -<sup>(۳)</sup>  
 معینا یعقوب خان بحال میر و سایر اولادش غیر از استخفاف  
 روا نداشته مبلغها برسم پیشکش و ترجمان بازیافت نمود -  
 اما بر اعزاز و احترام میر خلیل الله ( که همیشه با پدر و  
 یکتاش خان مخالف بود ) افزود - و زوجه یکتاش خان را  
 ( که دختر میر میران بود ) بعد انقضای عدت بنگاح خود  
 آورد - پس ازان ( که بنشیند پوزر کامروائی از جا رفته  
 سر خود سری برافراخت ) شاه در سال چهارم متوجه فارس  
 شد - میرمیران در ادراک ملازمت بود - در خلال این حال  
 شهر بانو بیگم زوجه میر نعمت الله پسرش ( که شوهر دختر  
 شاه طهماسب بود ) در امفهان باجل طبیعی در گذشت -

(۲) نسخه [ ۱ ] دفع - (۳) نسخه [ ج ] نگاه میداشت